



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از سروران حاضر در درس دو مطلب درباره بحثی که داشتیم نوشته اند؛ اول اینکه ما گفتیم که شیخ صدوق به دعای امام عصر علیه السلام به دنیا آمد به این صورت که پدرش نامه ای برای حضرت نوشت و توسط حسین بن روح به ایشان رسانده شد و حضرت فرمودند ما دعا کردیم و خداوند فرزند فقیهی به تو عنایت خواهد فرمود، اما ایشان نوشته اند این نامه به حضرت عسکری بوده و حتی این مطلب روی قبر پدر شیخ صدوق که در قم مدفون هست نوشته شده منتهی ما عرض می کنیم که ظاهراً اشتباه شده و آنچه ما دیده ایم و خوانده ایم و حتی در سفینه البحار در ماده "صدق" در حالات صدوق آمده که پدر شیخ صدوق به امام عصر نامه ای نوشته و به دعای حضرت ایشان به دنیا آمده است. مطلب دوم اینکه ایشان نوشته اند که شما فرمودید صاحب بن عباد یگانه وزیری هست که قبرش زیارتگاه است و حال آنکه شیخ بهائی نیز وزیری بود که قبرش زیارتگاه می باشد، عرض می کنیم که شیخ بهائی از علماء بزرگ زمان صفویه است و وزیر نبوده بلکه سلطان العلماء وزیر شاه صفی بوده که در بمشهر بوده و در همانجا از دنیا رفته و جنازه اش به نجف اشرف منتقل شد.

خب واما بحثمان در جنگ نرم و مناظره بود، عرض کردیم که قرآن و اهل بیت علیهم السلام توجه ویژه ای به این موضوع دارند اسلام قبل از اینکه به جنگ سخت بپردازد به جنگ نرم و مناظره پرداخته و گفتیم که یکی از کتابهای معروف "احتجاج" طبرسی می باشد که در این رابطه مطالب بسیار خوبی دارد.

یک حدیثی می خوانیم، در رجال کشی اینطور نقل شده: ﴿حدیثی محمد بن مسعود، قال حدثنی علی بن محمد بن یزید القمی، قال حدثنی محمد بن أحمد بن یحیی، قال حدثنی أبوسحاق ابراهیم بن هاشم، قال حدثنی محمد بن حماد، عن الحسن بن ابراهیم، قال حدثنی یونس بن عبدالرحمن، عن یونس بن یعقوب، عن هشام بن سالم، قال کنا عند أبی عبد الله (ع) جماعة من أصحابه، فورد رجل من أهل الشام فاستأذن فأذن له، فلما دخل سلم فأمره أبو عبد الله (ع) بالجلوس، ثم قال له حاجتك أيها الرجل قال بلغنی أنك عالم بكل ما تسأل عنه فصرت إليك لأناظرک فقال أبو عبد الله (ع) فیما ذا قال فی القرآن وقطعه وإسكانه وخفضه ونصبه ورفع، فقال أبو عبد الله (ع) یا حمران دونک الرجل فقال الرجل إنما أریدک أنت لا حمران، فقال أبو عبد الله (ع) إن غلبت حمران فقد غلبتني، فأقبل الشامی یسأل حمران حتی غرض وحمران یجیبه، فقال أبو عبد الله (ع) کیف رأیت یا شامی قال رأیته حادقا

ماسألته عن شيء إلا جابني فيه، فقال أبو عبد الله (ع) یا حمران سل الشامی فما تركه یکشر، فقال الشامی أرید یا أبا عبد الله أناظرک فی العریة فالتفت أبو عبد الله (ع) فقال یاأبان بن تغلب ناظره، فناظره فما ترك الشامی یکشر، فقال أرید أن أناظرک فی الفقه فقال أبو عبد الله (عليه السلام) یا زرارۃ ناظره فناظره فما ترك الشامی یکشر، قال أرید أن أناظرک فی الکلام قال یا مؤمن الطاق ناظره، فناظره فسجل الکلام بینهما ثم تکلم مؤمن الطاق بکلامه فغلبه به، فقال أرید أن أناظرک فی الاستطاعة فقال للطیار کلمه فیها قال فکلمه فما تركه یکشر، ثم قال أرید أکلمک فی التوحید، فقال لهشام بن سالم کلمه فسجل الکلام بینهما ثم خصمه هشام، فقال أرید أن أتکلم فی الإمامة، فقال لهشام بن الحکم کلمه یا أباالحکم فکلمه فما تركه یرتم و لا یحلی و لا یمر، قال فبقی یضحک أبو عبد الله (ع) حتی بدت نواجده، فقال الشامی کأنک أردت أن تخبرنی أن فی شیعته مثل هؤلاء الرجال قال هوذاک، ثم قال یاأخا أهل الشام أما أن حمران فحرفک فحرت له فغلبک بلسانه وسألك عن حرف من الحق فلم تعرفه، و أماأبان بن تغلب فمغت حقا بباطل فغلبک، و أما زرارۃ فقاسک فغلب قیاسه قیاسک، و أما الطیار فکان کالطیر یقع ویقوم و أنت کالطیر المقصوص لا تحوض لک، و أما هشام بن سالم فأحسن أن یقع ویطیر، و أما هشام بن الحکم فکلمک بالحق فما سوغک بریقک. یاأخا أهل الشام إن الله أخذ ضغتنا من الحق وضغتنا من الباطل فمغنتهما ثم أخرجهما إلى الناس، ثم بعث أنبیاء یفرقون بینهما ففرقها الأنبیاء والأوصیاء، وبعث الله الأنبیاء لیعرفوا ذلک وجعل الأنبیاء قبل الأوصیاء لیعلم الناس من یفضل الله و من یختص، و لو کان الحق علی حدة والباطل علی حدة کل واحد منهما قائم بشأنه ما احتاج الناس إلى نبی و لا وصی، ولكن الله خلطهما وجعل تفریقهما إلى الأنبیاء والأئمة (ع) من عباده فقال الشامی قدأفلح من جالسک، فقال أبو عبد الله (ع) إن رسول الله (ص) کان یجالسه جبرئیل ومیکائیل وإسرافیل یصعد إلى السماء فیأتی به بالخبر من عندالجبار فإن کان ذلک کذلک فهو کذلک، فقال الشامی اجعلنی من شیعته وعلمنی فقال أبو عبد الله (ع) یا هشام علمه فانی أحب أن یکون تلمذا لک. قال علی بن منصور و أبومالک الحضرمی رأینا الشامی عندهشام بعد موت أبی عبد الله (ع)، ویأتی الشامی بمدايا أهل الشام وهشام یرده هدايا أهل العراق. قال علی بن منصور وکان الشامی ذکی القلب ﴿١﴾.

خلاصه اینکه مناظره بسیار مهم است و حقائق را روشن می کند.

چون ایام فاطمیه هست به نظرم آمد مطلبی را عرض کنم، یکی از موضوعات بسیار مهم در مناظرات ما جریان صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشد و ما در مقابل اهل سنت این جریان را دلیلی بر

١ رجال الکشی، الشیخ الطوسی، ج ۱، ص ۲۷۵، حدیث ۴۹۴.

حقانیت خودمان می گیریم زیرا شکی نیست که فاطمه زهرا سلام الله علیها در این جریان به شهادت رسیده است، ما سه نکته عرض می کنیم؛ اول اینکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله در حدیثی فرمودند: "من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة" این حدیث را شیعه و سنی نقل کرده و همه قبول دارند، دوم اینکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله در حدیث دیگری فرمودند: "فاطمة بضعة منی من أغضبها أغضبنی و من آذاها آذانی و من آذانی آذ الله" که این حدیث نیز نزد شیعه و سنی مسلم است، سوم اینکه وقتی آنها خواستند به ملاقات فاطمه زهرا سلام الله علیها بیایند خود آنها در صحیح بخاری دارند که: "ماتت ساخطة علیهما" فاطمه زهرا سلام الله علیها در حالی که نسبت به آن دو نفر غضبناک بود از دنیا رفت، خب حالا در این مدت که فاطمه زهرا سلام الله حیات داشته و نسبت به آن دو نفر نیز غضبناک بوده امامش که بوده؟ مسلماً طبق حدیثی که خواندیم فاطمه زهرا سلام الله علیها برای خودش امام داشته و قطعاً امام ایشان حضرت امیر علیه السلام بوده زیرا نسبت به آن دو نفر که غضبناک و ساخط بوده و از طرفی انسان لحظه ای نمی تواند بدون امام باشد.

خب و اما حالا ببینید چقدر اهل سنت روی این احادیث کار کرده و توجیه کرده اند، در صحیح بخاری هست که بله پیغمبر فرموده "فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی" ولی علتش این است که حضرت امیر علیه السلام با داشتن زوجه ای مثل فاطمه زهرا سلام الله علیها خواست دختر ابوجهل را بگیرد و این جریان به پیغمبر رسید و حضرت به مسجد آمد و مردم را جمع کرد و فرمود شنیدم علی بن ابی طالب می خواهد دختر ابوجهل را بگیرد و هیچ ممکن نیست که کسی هم دختر عدو الله و هم دختر نبی الله را داشته باشد بنابراین کسی که چنین کند فاطمه را اذیت کرده و من آذاها فقط آذانی، خلاصه این روایت را اینجور توجیه کرده اند و اینطور بر علیه ما کار کرده اند، البته در صحیح بخاری از ابن ملجم نیز تعریف کرده و گفته با کشتن حضرت امیر علیه السلام رضای خدا را به دست آورد و حتی از خوارج نقل می کنند اما از اهل بیت چیزی نقل نمی کنند، بنابراین مناظره برای روشن این مطالب بسیار مهم است و در حوزه های علمیه باید رشته ای تاسیس شود که طلاب مناظره را یاد بگیرند.

برای نمونه جریانی از هشام بن حکم نقل می کنیم، در سفينة البحار در ماده "هشم" چند صفحه درباره هشام بن حکم بحث کرده من جمله اینکه هشام بن حکم فقیه بوده و تاجر هم بوده، وقتی آوازه شهرتش به هارون الرشید رسید گفت من دلم می خواهد ببینم هشام چطور حرف می زند، جعفر بن یحیی برمکی که وزیر هارون بود یک مجلسی در منزل خودش ترتیب داد و علما را جمع کرد و از جمله هشام را نیز دعوت کرد، پرده ای نصب شد و هارون پشت آن پرده نشست، جلسه شروع شد و بحث کردند تا رسیدند به این مطلب که امام و رهبر مسلمین چه کسی باید باشد، هشام گفت معلوم است که امام باید معصوم باشد و أسخی الناس

و أشجع الناس و أعلم الناس و أزهّد الناس باشد و تمام این صفات را با دلیل اثبات کرد و طوری گفت که ثابت شد که در آن زمان چنین شخصی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می باشد، هارون الرشید که در پشت پرده این سخنان هشام را شنید خیلی ناراحت و عصبانی شد و گفت زبان این از صد هزار شمشیر بر علیه من کارایی اش بیشتر است، خب ببینید مناظره چقدر اثر دارد، هارون الرشید دستور داد که هشام را دستگیر کنند ولی جعفر بن یحیی نمی خواست در منزل او این کار انجام شود و به هشام اشاره ای کرد و هشام نیز متوجه شد و کفشهایش را برداشت و با یک عنوانی از مجلس بیرون رفت و از بغداد خارج شد ولی هارون الرشید دستور داد هرجائی او را دیدند دستگیر کنند، خودش را پیدا نکردند ولی برادر و پدر و خانواده اش را دستگیر کردند، هشام از بغداد به کوفه آمد و در منزل أبان بن عیاش که یکی از اصحاب ائمه بود ساکن شد و مخفی بود تا اینکه هشام مریض شد و أبان خواست طبیبی بیاورد که هشام گفت لازم نیست چون می دانست مرگش فرا رسیده، هشام به أبان گفت وقتی که من مُردم شبانه من را غسل بده و کفن کن و بعد جنازه من را بر سر چهار راهی بگذار و یک کاغذی بنویس و روی سینه من بگذار که من هشام بن حکم هستم و از دنیا رفته ام و أبان همین کار را کرد و مردم جمع شدند و شناختند و بردند هشام را دفن کردند، خلاصه اینکه نمونه های فراوانی وجود دارد که مناظره به عنوان جنگ نرم بسیار مورد توجه قرآن و اهل بیت علیهم السلام بوده.

در احتجاج طبرسی اولین مناظره پیغمبر را از حضرت عسکری علیه السلام نقل کرده که یهود و نصاری و دهریه و ثنویه و مشرکین العرب کلاً پنج طائفه جمع شدند تا با پیغمبر بحث و مناظره کنند، مراجعه و مطالعه بفرمائید.

بقیه بحث بماند برای بعد از تعطیلات ایام فاطمیه إن شاء الله تعالی. ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهیرین